**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه474 – 18/ 08/ 1400 استصحاب کلی /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه­ی گذشته به بحث از روایت مفسره­ی «قمتم الی الصلاه» بحث کردیم و گفتیم در سند این روایت ابن اذینه از ابن بکیر روایت می کند در حالی که ابن اذینه راوی از ابن بکیر نیست الا در چند مورد معدود که آن هم محرف است.

# بررسی نقل ابن اذینه عن ابن بکیر

1. یکی موارد نقل این اذینه از ابن بکیر در کافی ج4 ص479 رقم4 است: «علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل عن زرارة عن أحدهما ع و عن ابن أذينة عن ابن بكير قال: كانت الجمار ترمى‏ جميعا قلت فأرميها فقال لا أ ما ترضى أن تصنع كما أصنع».[[1]](#footnote-1)

در مقام بررسی این سند گفتیم از چند جهت دچار اشکال است. یکی از این اشکالات این بود که به حسب ظاهر بدوی سند دو راوی مباشر معصوم در سند وجود دارد در حالی که تعبیر موجود در روایت قلت است؛ در توجیه این اختلال به برخی اسناد دچار اختلال مشابه اشاره نمودیم و گفتیم یکی از علل وقوع این اختلال این است که یک روایت دارای چند طریق است ولی در مقام نقل آن تنها عبارت آن طریقی که نقل به لفظ شده است انتخاب شده و نقل شده است که در توضیح الاسناد المشکله بدان اشاره نموده بودیم. آدرس این مطلب در توضیح الاسناد المشکله ج1 ص325 ذیل سند کافی ج3 ص531 رقم1 می باشد.

در ادامه گفتیم اختلال دیگری نیز در روایت به چشم می خورد و برای حل آن چند احتمال وجود دارد:

1. یک احتمال این است که سند به این شکل بوده: «ابن ابی عمیر عن جمیل و ابن ذینه و ابن بکیر عن زراره عن احدهما» طبق این احتمال ابن اذینه عن ابن بکیر در واقع و ابن بکیر بوده است و ابن ابی عمیر از طریق سه نفر از زراره نقل می کند.

برای استشهاد بر این احتمال به مواردی که عمر بن اذینه و ابن بکیر و مواردی که جمیل و ابن اذینه و ابن بکیر به شکل معطوف به یکدیگر در سند واقع شده بودند اشاره نمودیم.

1. احتمال دیگر این است که بگوئیم «ابن اذینه عن ابن بکیر» در واقع «ابن اذینه عن بکیر» بوده و محل آن بعد از «عن زراره» یعنی زراره هم به واسطه­ی بکیر از احدهما علیهما السلام نقل می کند. نمونه­ی این سند در کافی چ 6 ص79رقم 1است «ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن زراره عن بکیر قال اشهد علی ابی جعفر ع انی سمعته ...».

اشکال این احتمال این است که موارد مشابه زیادی نداشته و نمونه اش نادر است و به طور کلی نباید موارد نادر را محور تصحیح موارد دیگر قرار داد چرا که موارد نادر به خودی خود دارای احتمال جدی تحریف هستند.

در این نمونه­ی نادر نیز اولاً ممکن است «عن زراره» زیاد شده باشد و وجه این زیاده تداعی معانی باشد چون اولاً یکی از مشایخ اصلی ابن اذینه زراره است و ثانیا بکیر برادر زراره بوده و دیدن نام او می تواند نام برادرش را تداعی کند و همان­طور که در جای خود گفتیم یکی از عوامل تحریف تداعی معانی است مثلا در کافی «علی بن ابراهیم عن ابیه» وارد شده ولی در برخی نسخ «ابیه» وجود ندارد در اینجا حالت طبیعی تر این است که «ابیه» زائد باشد چون افتادن «ابیه» این قدر طبیعی نیست که زیاد بودنش طبیعی است.

علت این زیاده این است که علی بن ابراهیم کثیراً عن ابیه روایت می کند و این کثرت موجب تداعی لفظ ابیه بعد از نام علی بن ابراهیم می شود هر چند احتمال سقط هم وجود دارد ولی با تتبع در موارد این چنینی می بینم معمولاً زیاده واقع می شود نه سقط.

ذهن انسان دنبال مأنوسات است ولی این نکته به گونه های مختلفی اثر می گذارد، گاهی باعث می شود بعد از علی بن ابراهیم ابیه را تداعی کند و آن را زیاد کند و گاهی ممکن است به دلیل خستگی ابیه را نبیند و از قلم او بیافتد ولی زیاد واقع شدن در این موارد شائع تر است.

خلاصه این که در این نمونه ای که از کافی ذکر شد احتمال زیاده زراره جدی است و در نتیجه نمی توان این سند را محور توجیه سند رویت ما نحن فیه قرار داد و به طور کلی نباید موارد نادر را محور توجیه اسناد دیگر قرار داد زیرا احتمال تحریف در آن جدی است بنابراین احتمال دوم احتمال بعیدی است.

1. احتمال سوم این است که بگویم سند در اصل به این شکل بوده «و عن ابن اذینه عن بکیر» نه ابن بکیر، نتیجه­ی این احتمال این است که روایت دو طریق دارد یکی «جمیل عن زراره عن احدهما» و دیگری «ابن اذینه عن بکیر عن احدهما»؛ و مثلا در صدد بیان این بوده که این روایتی که از احدهما است هم از طریق جمیل از زراره نقل شده است و هم از طریق ابن اذینه از بکیر نقل شده است صرف نظر از این که بکیر از امام باقر علیه السلام نقل نموده است یا امام صادق علیه السلام.

به طور کلی ابن اذینه از بکیر بسیار روایت دارد که راوی برخی از این موارد هم همین ابن ابی عمیر است و همچنین به شکل معطوف به زراره هم زیاد است یعنی ابن اذینه عن زراره و بکیر این دو برادر عن ابی جعفر علیه السلام بسیار زیاد است که آدرس­هایش به شرح زیر است:

کافی ج3 ص354 رقم2 و ص519 رقم10 و ج6 ص125 رقم3 و ج7 ص109 رقم2 و ص128 رقم3.

و روایتهای ابن اذینه عن بکیر تنها هم دراین آدرس­ها وارد شده است:

تفسیر قمی ج1 ص329 سوره نساء و کافی ج6 ص74 رقم3 و کافی ج7 ص101 رقم3 و ص102 رقم6 و من لا یحضره الفقیه ج4 ص277 رقم5622 و فصول مختاره ص181 و کافی ج6 ص131 رقم4.

و در برخی موارد بکیر به شخص دیگری عطف شده است:

محاسن ج2 ص331 رقم95 و کافی ج5 ص483 رقم3 و بصائر الدرجات ص45 رقم8. این روایت بصائر با روایت بصائر که در جلسات گذشته مورد بحث قرار گرفت دخالت دارد که دیگر وارد آن نمی شویم. در این سند بصائر چند نف به بکیر معطوف اند که یکی از انها زراره است.

بصائر الدرجات ص307 رقم17.

در یک سری اسناد گروه زیادی نقل می کنند که بکیر و زراره هر دو هستند:

کافی ج1 ص289 رقم4 و ج7 ص109 رقم2 و ص128 رقم2 و من لا یحضره الفقیه ج4 ص284 رقم5639 و کافی ج3 ص443 رقم3 و کافی ج3 ص545 رقم1 و ج6 ص60 رقم11 و ج6 ص125 رقم3 و تهذیب ج8 ص28 رقم85 و ج1 ص46 رقم132 و ج1 ص56 رقم158 و ص76 رقم191 و ج1 ص90 رقم 237 و ج4 ص6 رقم12 و ص12 رقم33 و ج1 ص350 رقم1034 و ج4 ص16 رقم40 و ص19 رقم50 و ج7 ص338 رقم1384 و ج8 ص54 رقم172.

یک مورد دیگر نیز با تعبیر محمد بن زیاد بن عیسی وارد شده است که همان ابن ابی عمیر است عن ابن اذینه و زراره و محمد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار عن احدهما علیهما السلام که بسیار هم شبیه سند ما است و در تهذیب ج9 ص276 رقم998.

طبق این احتمال، راوی مباشر دو نفر است یکی زراره و دیگری بکیر ولی احتمال اول قوی تر است چون همان­طور که گفتیم تعبیر قلت نشان می دهد راوی یک نفر است و طبیعتاً باید زراره باشد هر چند در موارد اختلال این چنینی می توان به نحوی قلت را توجیه کرد ولی خلاف اصل است و راه حل ساده تر این است که به احتمال اول ملتزم شویم و احتمال این که زراره از بکیر نقل کرده باشد نیز بسیار بعید بوده و باید از دائره­ی احتمالات حذف شود.

به احتمال زیاد راوی این روایت زراره است و از او جمیل و ابن بکیر و ابن اذینه روایت می کنند و با گذر از این احتمال، احتمال قوی دیگر این است که راوی مباشر دو نفر اند یکی زراره که جمیل از او نقل می کند و دیگری بکیر که ابن اذینه از او نقل می کند.

علی ای تقدیر در این سند تحریف رخ داده است یا «ابن اذینه عن ابن بکیر» محرفِ «ابن اذینه و ابن بکیر» است و هر دو از زراره نقل می کنند یا «عن ابن بکیر» محرف «عن بکیر» است، پس یا واو به عن تبدیل شده و یا بکیر به ابن بکیر تبدیل شده است.

# صور استصحاب کلی قسم ثالث

بحث بعدی، استصحاب کلی قسم ثالث است؛ مرحوم شیخ انصاری استصحاب کلی قسم ثالث را به سه صورت تقسیم نموده است[[2]](#footnote-2):

1. صورت اول این است که یقین داریم فردی که کلی در ضمنش محقق شده است زائل شده ولی احتمال می دهیم همزمان با زوال آن، یک فرد جدید حادث شده و موجب بقای کلی شده باشد بدون این که خللی در وجود کلی ایجاد شود.

ممکن است توهم شود این یک فرض غیر واقعی است چون چطور می توان گفت دقیقا به هنگام زوال یک فرد، فرد جدید حادث شود بدون این که هیچ عدمی بین این دو فاصله شود؛ ولی این فرض مثال فقهی دارد مثلا بنابر قائل شدن به تضاد بین حدث اصغر و حدث اکبر بعد از خروج بلل مشتبه می دانیم اگر منی باشد با آمدنش حدث اصغر سابق را زائل کرده است و در نتیجه به محض زوال فرد سابق، فرد جدیدی حادث شده است.

1. صورت دوم این است که احتمال می دهیم همراه با همان فرد متیقن الحدوث، فرد دیگری حادث شده باشد که موجب بقای کلی بعد از زوال فرد متیقن شود.
2. صورت سوم این است که یک فرد معلوم الحدوث داریم و احتمال می دهیم کلی در ضمن فرد دیگری باقی باشد البته فرد دوم مغایر با فرد اول نبوده و تنها در مرتبه با فرد متیقن تفاوت دارد؛ مثالی که در کلام مرحوم شیخ وارد شده وجوب و استحباب است البته در خصوص این مثال یک بحث صغروی وجود دارد که آیا وجوب و استحباب اختلاف در مرتبه دارند یا اساساً با یکدیگر مغایراند.

## اشاره­ای به آرای اصولیین در مورد حکم صور استصحاب کلی قسم ثالث

مرحوم شیخ می فرماید در صورت سوم کلی قسم ثالث، عرف فرد دوم را همان فرد اول دانسته و مشکلی در جریان استصحاب وجود ندارد[[3]](#footnote-3).

مرحوم آخوند می فرماید نه تنها عرف بلکه عقل نیز این دو را متحد می داند چون بنابر مبنای اصاله الوجود، وجود ملاک اتحاد است این دو وجودشان تغییر نکرده است و اتحاد دارد.[[4]](#footnote-4)

ما به مبنای مرحوم آخوند کاری نداریم چون ملاک، نظر عرف است و با توجه به این که عرف این دو فرد را یکی می داند اساساً این صورت، مصداق کلی قسم ثالث نبوده و مصداق کلی قسم اول است.

بنابراین عمده این است که از دو صورت دیگر بحث کنیم.

مرحوم شیخ بین این دو صورت تفصیل قائل شده است.

 مرحوم آخوند می فرماید کلی موجود در ضمن هر فرد غیر از کلی موجود در ضمن فرد دیگر است بنابراین آن کلی متیقن الحدوث مقطوع الزوال است و آن کلی محتمل البقا اصل حدوثش مشکوک بوده در نتیجه استصحاب کلی قسم ثالث مبتلا به اشکال است.

مرحوم آقای اراکی در حاشیه­ی درر[[5]](#footnote-5) مطلبی دارند که توسط مرحوم آقا مرتضی حائری[[6]](#footnote-6) و عده ای دیگر نیز مطرح شده است؛ آن مطلب این است که کلی در ضمن دو فرد وجوداً تعدد دارد ولی ذاتاً اتحاد دارند و همین وحدت ذاتیه برای استصحاب کافی است؛ بنده مفهوم این تعبیر را درک نمی کنم؛ شبیه این بیانات در بحث­های وحدت وجود نیز مطرح است به این بیان که، تمام وجودات در این جهت مشترک­اند که از آن ها عنوان واحد وجود انتزاع می شود و با توجه به این که وجود مشترک معنوی است و ما قائل به اصاله الوجود هستیم پس حقیقتا بین این متکثرات اتحاد وجود دارد و الا نمی توان از متکثر بما هو متکثر عنوان واحد انتزاع کرد؛ این مطالب روشن نیست و فکر می کنم مرحوم آقای مصباح نیر در حاشیه ای که بر نهایه دارند به این قانون (عدم امکان انتزاع عنوان واحد از متکثر بما هو متکثر) اشکال نموده اند ولی فارغ از این بحث­ها ما وجدانا می دانیم در عالم خارج تکثرات وجود دارد و تکثر و تعدد این متکثرات بسیار روشن تر از آن است که بخواهیم بحث وحدت وجود و امثال آن را مطرح کنیم زیرا ذهن قادر است از اشیاء متکثر عنوان واحدی انتزاع کند.

مرحوم آقای صدر در این جا تحلیلاتی دارند که بسیار دور از واقع بوده و همان بحث های فلسفی بیشتر به واقع نزدیک است که به برخی از بیانات مرحوم آقای صدر خواهیم پرداخت.[[7]](#footnote-7)

### مهم­ترین نکته در بحث استصحاب کلی قسم ثالث

به نظر می رسد مهم­ترین بحثی که در این جا وجود دارد مطلبی است که مرحوم حاج شیخ در متن درر ذکر نموده است[[8]](#footnote-8) و آن مطلب تفصیل بین صرف الوجود طبیعت و مطلق الوجود طبیعت است.

1. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. [↑](#footnote-ref-1)
2. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 640 [↑](#footnote-ref-2)
3. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 640 [↑](#footnote-ref-3)
4. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 407 [↑](#footnote-ref-4)
5. حاشیه­ی دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 537 [↑](#footnote-ref-5)
6. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 90 [↑](#footnote-ref-6)
7. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 358 [↑](#footnote-ref-7)
8. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 537 [↑](#footnote-ref-8)